سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 15

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

به امید اینکه انشاءالله زنده باشید و زمان ظهور آن بزرگوار را درك کنید و به شرف حضور پیشگاه مقدس او، مشرف و مفتخر شوید، باید اظهار عشق و شور و شوق و علاقه شما امروز به نسبت روزهاي گذشته بیشتر باشد، یعني از آن صلواتهائي بفرستید که معنا داشته باشد و دل شما در دنبال آن صلوات باشد و هم عاشقانه باشد که خود آن حضرت را هم جذب نماید، آن حضرت هم به توجهات شما منجذب میشود اگر از روي خلوص و اخلاص باشد. امیدوارم توجهات خاصه آن بزرگوار امروز، شامل حال همه شما بشود.

صاحب الهیبه العسکریه و الغیبه الالهیه سیدنا و مولانا و امامنا و هادینا بالحق القائم

و اللعن الدائم علي اعدائه

(و جعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلاه و ایتاء الزکاه و کانوا لنا عابدین) [1]

گدائي گدا، دارائي دارا را ظاهر و نمایان میکند. وقتي یک گدائي پیدا شد و اظهار فقر و نیازمندي و گدایي کرد، آقاي پولدار دست توي جیبش میکند، پنج تومان، ده تومان در میآورد و به او میدهد، فقر و گدایي او، غنا و آقایي این فرد را روشن کرده است. اگر گدایي او نمیبود، بر مردم آقایي این فرد و غناي او و بزرگواري احساني او پوشیده بود. پس فقر فقیر، آینه غِناي غَني است.

حضرت آیه الله العظمي حضرت آقاي خوانساري،

خداوند وجود مسعود ایشان و همه روحانیین ما را براي ما معظم و محترم و معزز و عمر طولاني مرحمت کند.

ايشان نشستهاند، كاحد من الناس، در شبستان هم هستند. هرچه من به حاج آقا احمد حسينيان ميگويم آقا را بيرون بياور زورش نميرسد، اگر آقا بيرون ميبودند، همه شما زيارت صورت ايشان را ميكرديد و عبادت بود،

«النظر الي وجه العالم عباده» [2] ،

من هم زورم نميرسد كه ايشان را از آن‌جا بيرون بكشم، مگر خدا بيرون بياورد و شما ببينيد و ثواب ببريد.

حالا، ايشان نشسته‌اند، كاحد من الناس، دو نفر مي‌آيند مسئله سوال ميكنند. از مسائل اعتقادي اصولي يا از مسائل تعبدي فقهي عبادي، ايشان جواب ميدهند، اين سئوال جاهل، منشاء براي ظهور علم عالم شده است كه اگر اين جاهل نمي‌آمد و مسئله را نمي پرسيد، اين‌هايي كه آن‌جا نشسته‌اند چه ميدانند كه آقا عالم هستند، همه كه نميشناسند. وقتي‌كه از ايشان دو تا، سه تا مساله سئوال شد، اصولي يا فروعي، و ايشان بيان كردند، علم ايشان بر حاضرين ظاهر و نمايان ميشود.

پس جهل جاهل، آينه نمايان شدن علم عالم شد.

دو سه تا مثال بزنم بس است ديگر، مثال هزار تا، اما براي آن‌كه همه بفهميد و بچهها حاليشان بشود، دو سه تا مثال بزنم: يكي را اين‌جا بي‌خود كتكش ميزنند، يك مظلومي را، مثل من آشيخ، ما آشيخ‌ها دست و پايي نداريم، مي‌آيد يكي بي‌ادبي ميكند و كتك ميزنند. دو تا از آن گردن كلفت‌ها و باباشمل‌هاي ورزش‌كار، اين‌ها ميرسند و ميگويند پدر سوخته! به اين ملا چه كار داري؟ د بزن، او را ميزنند.

عجز من، آينه قدرت و توانائي اين تواناها شده است، اگر من عاجز ضعيف، نميبودم و يك چنين قضيه‌اي واقع نميشد، زور اين زورمندان بر همه پوشيده بود. اين پيش آمد منشاء اين ميشود كه قدرت و توانايي و زور زورمندان آشكار شود.

پس عجز عاجز، آينه قدرت قادر است، جهل جاهل، آينه علم عالم است، فقر فقير، آينه غناي غني است.

اين‌ها درست است؟ خوب، اين مطلب را كه خوب فهميديد حالا بيائيد.

خداي متعال داراي كمالات غيرمتناهيه است، علم دارد، قدرت دارد، رحمت دارد، رافت دارد، جمال دارد، جلال دارد، عزت دارد، عظمت دارد، كبريائيت دارد، هيمنت دارد، سلاميت دارد،

مومنیت دارد، جباریت دارد، قهاریت دارد، برو تا آخر اسماء حسناي الهي كه هزار و يك اسمش ظاهر و نمايان است و هر اسمی آينه يك كمالی و نشانه يك جلال و جمالی در حق متعال است و ميليون‌ها، بلكه ميلياردها اسماء پوشيده دارد كه آن‌ها مخزون و مكنون «في علم الغيب عنده» هستند.

اگر اهل فن، اهل دل و حال، گوشه‌اي هست، فهميد چه گفتم.

«لا يخرج منه الي غيره» [3]

به هر جهت،

خدا داراي كمالاتي غيرمتناهي است، آينه ظهور آن كمال، فقر و ناداني و ناداري و ناتواني و نقص اين‌طرف است. نقص اين‌طرف، آينه ظهور او است، گدايي ما به درگاه خدا، آينه غنا و آقايي خدا است، خدا آقا است، بلكه آقای آقاها است.

دعاي جوشن كبير ميخوانيد، پيرمردها شما كه ميخوانيد. معتاد هستيد، جوان‌ها شما هم بخوانيد، برادران عزيز من، نور چشم‌ها، جوان‌ها، من به شما علاقمند هستم، خدا را شاهد ميگيرم، برای خدا به شما علاقه دارم، به اين پير و پاتال‌ها كاري ندارم. ميبينيد كه حشر و نشر من با شما است. عرض كنم، اين‌ها آرد خود را ريخته‌اند و ؟؟؟ 12:40 را هم آويخته‌اند و مثل خود من، آفتاب لب ديوار هستند، امروز و فردا هستند، پس فردا ريق رحمت را سر ميكشند و به عالم آخرت ميروند. كاري هم ما به كار آن‌ها نداريم، يك چند صباحي هستند، خود من هم جز همان‌ها هستم، زحمت كشيدن درباره آن‌ها بيهوده است، عمده شما بچهها و جوان‌ها هستيد.

پيغمبر هم به ما امر فرموده‌اند كه با شما خوش و بش كنيم، اين پير و پاتال‌ها، اين‌ها را رها كنيد، خود پيغمبر هم همين‌طور بود، با جوان‌ها خيلی بود.

يك جوان به مدينه فرستاد و مدينه را زير و رو كرد، با خواندن قرآن. پيرمردها قرآن را حفظ نميكردند، جوان‌ها بودند كه حفظ كردند.

ميفرمايد: «عليكم بالاحداث، فانهم اسرع الي الخير» [4] .

اي ملاها و علما، با جوان‌ها مربوط بشويد، با جوان‌ها رفيق بشويد، نه آقايي كه دستتان را ببوسند و باد در گلويتان بياندازيد، نه، رفيق شويد، «فانهم اسرع الي الخير». آن‌ها سريع‌تر به كارهاي خوب ميروند، آن‌ها تندتر كارهاي نيك را ميكنند، جوان‌ها، به حق پيغمبر من براي خدا شما را دوست

ميدارم و خير شما را ميخواهم، هرچه ميگويم، هيچ نظري هم ندارم، هيچ، نظر مادي، سياسي، دنيوي والله ندارم، والله نظر خدايي دارم.

دعاها را بخوانيد، معنیهای دعاها را اگر هم نميدانيد، بخوانيد، خود آن كلمات نورانيت قلب ميآورد. روح شما را متجلي ميكند، اسماءالله اثر دارد، خواه معنيش را بفهميد، خواه نفهميد.

اولين اثرش اين است كه قلب شما را روشن ميكند، روح شما را صيقلي ميكند. دومين اثرش،

علي الله، يك پرده را بردارم.

دومين اثرش اين است كه موكلين اسماء، شياطين را از شما دور ميكنند. هر اسمي از اسماء خدا، يك موكل فرشتهاي دارد. يك فرشته موكَل آن اسم است، هرجا برده شود، آن فرشته همراه است، هرجا نوشته شود، آن فرشته همراه است، و هرجا كه فرشته بود، اهريمن، شيطان نميتواند بيايد.

ديو چو بيرون رود فرشته در آيد

ديو را بيرون ميزنند، اسماءالله را بخوانيد، موكلين اسماء الله شياطين را از شما دور ميكنند.

اگر معناي دعاها را هم بفهميد، كه نور علي نور ميشود. يك اقيانوس معارف الهي در دعاها مندرج و مندمج است، بخوان تا بيابي.

اين حلواي طنطناني است　　　　تا نخوري نداني است

تا نچشي و نخوري، نميفهمي چه خبر است، دعاها را بخوان.

يكي از اسمهاي خدا كه در دعاي جوشن كبير هم ذكر شده است، «يا سيدالسادات»، اي آقاي آقا، خدا آقاي آقاها است. آقايي، شئوني دارد، يكي از شئون آقايي، گذشت است، خطا را نگرفتن، عفو كردن، يكي از شئون آقايي، بخشش كردن است.

فريدون فرخ فرشته نبود　　　　ز مشك و ز عنبر سرشته نبود

بداد و دِهَش يافت اين سروري　　　　تو داد و دِهش كن فريدون تويي

دِهَش، يا به دِهِش كه مصدر است.

آقايي بذل و بخشش دارد، آقايي دست باز دارد، آقايي در خانه باز دارد، آقايي سفره پهن دارد، اينها لوازم آقايي است، اين چنين آدمی را آقا گويند، اما آن كِنِس گداييكه از دستش آب هم نميچكد.

يك شعر يادم آمد بچهها ياد بگيرند:

از بخيلي كه هست امساكش   گر ببرند دست ناپاكش

نيست ممكن كه يك، دو قطره خون   آيد از دست نحس او بيرون

التفات فرموديد؟

بخل ميكند، خون را هم نميگذارد از دستش بچكد. اين آقايي ندارد، اين گدا است. خدا، آقاي آقاها است، اين آقايي خدا چه زمانی ظاهر ميشود؟ وقتيكه بنده بروم و ريش به پلاس بمالم، در خانهاش را بكوبم، يا الله بگويم، تذلل و تخشع و زاري بكنم، آقايي خدا آنجا ظاهر ميشود.

من گدايي كنم، گدايي من، خدايي او را ميرساند.

از گدا جز گدائي نيايد   حرف هستي ز ممكن نشايد

و از خدا جز خدايي نبايد   من گدا من گدا من گدايم

گدايي ما، خدايي خدا را بر ديگران آشكار ميكند، دعا و درخواست ما و نيازمندي ما، بينيازي خدا را آشكار ميكند، عجز و ضعف و لابه ما، قوت و قدرت و عظمت خدا را آشكار ميكند.

دعاي عرفه امام حسين7 را بخوانيد، قربان آن لبهايت بروم امام حسين7، لعنت بر آن كسيكه آن لبهاي گهربار را با چوب خيزران آزرده كرد.

خدايا به آن لبهاي قرآنخوان امام حسين7 عذاب شديدت را بر يزيد و هركس يزيد پرست است و هركه دنبال كار يزيد را گرفته و ميرود زياد كن.

خوب،

ناداني من و درخواست دانش از خدا، آينه تجلي علم خدا در اين نشئه است.

يك گوشه ديگر بگويم و رد شوم، خيلي خشك حرف نزنم، چون ميترسم! بعضي حرفها را يك خورده پردهاش را بالا بزنم به بيني يكي بر ميخورد، گرچه به جهنم بر بخورد! من اعتنايي به اين خرها ندارم! يك پرده حرف را بالا بزنم، يكي نميفهمد، ممكن است كه شائبه تصوف در مغز او بيايد، از اين ميترسم. ولي حالا يك گوشهاي بگويم ورد بشوم:

جمال محبوب را، ناز محبوب را، غمزه و عشوه محبوب را، نياز عاشق آشكار ميكند. اگر عاشق، دلدادگي نسبت به معشوق اظهار ندارد، عاشق آن نازي كه بايد بكند كه در آن ناز، هزار لذت است، در آن غمزه، هزاران لذت است. آنكسيكه وارد وادي عشق و محبت شود، ميفهمد چه دارم ميگويم. اصلا ناز خود محبوب يك كيفي دارد.

این میگوید: قربانت بروم، او عقب بکشد. این خودش يك کیفي دارد. آن‌کسی‌که اهل این وادي است، میفهمد چه میگویم. غمزه محبوب، عشوه محبوب، ناز محبوب، تمام این‌ها يك تجليات جذابي است که دل محب را میکشد.

این‌ها در وقتي میشود که محب، نسبت به محبوب اظهار میل کند:

جانم، قربانت برود، ندیدم، برایت میمیرم، جلوه‌اي بکن.

او هم دائم ناز کند، یا ناز نکند، جلو بیاید، ناز را جواب مثبت بدهد، آن هم لذت دارد، عجیب است، عجیب است.

این آخوند ملا محمد بلخي، بعضي جاها همه چیز را فهمیده و خوب میگوید.

عاشقم بر مهر و بر قهرش به جد بولعجب من عاشق این هر دو ضد

اگر بیاید جلو، لذت دارد، عقب هم بکشد، لذت دارد. مراد من را بدهد، لذیذ است، ناز کند، هم لذیذ است. هر دو، هم وصلش عزیز است و هم فصلش لذیذ است. این نکته را آن کسي میداند که توي وادي عشق و محبت افتاده باشد.

عرب‌ها میگویند: «ضرب الحبیب ذبیب»، سیلي که دوست میزند، مویز شیرین است.

شکر شکن شیراز، افصح‌المتکلمین میگوید:

زهر از قبل تو نوش داروست فحش از دهن تو طیبات است

این محبت چیز عجیبي است.

از محبت نار، نوري میشود و از محبت دیو، حوري میشود

از محبت مسه‌ها ؟؟؟ 26:40 زرین شود و از محبت تلخ‌ها شیرین شود

اگر حب به خدا جلو بیاید، میفهمي، در بلایا هم لذت میبری.

در بلاها میبرند لذت او مات اویم مات اویم مات او

خوب، این بماند، چون یک موج‌هایی دارد، همین‌طور یکی بعد از دیگري میآید و از مطلب میافتم.

در هر صورت، ناز معشوق را، عشوه محبوب را، نیاز محب آشکار میکند و در هر نازي و در هر عشوه‌اي و در هر غمزه‌اي، يك لذت خاصي است، آقايي محبوب و آقا را، گدايي من، آشکار میکند. آقايي، شعلهها دارد، شعبهها دارد، آقايي، تشئنات دارد، شئون آقايي را، شئون گدايي من آشکار

میکند. يك وقت پول از او میخواهم، يك بسته اسكناس ميدهد. يك وقت گذشت از خطا ميخواهم، ميگويد: گذشتم، برو پسر. يك وقت برهنه‌ام، لباس ميخواهم، لباس به من ميدهد، يك دست ميخواهم، دو دست ميدهد، و هكذا، آقایی شئون مختلفه دارد، و هر شاني را يك نحو، گدايي و درخواست آشكارش میکند.

لذا گدايي‌هاي در خانه خدا مختلف شده است. خدا كمالات عديده دارد، و به حسب هر كمالي، يك آينه‌اي اين‌طرف بايد باشد تا او را ظاهر كند. آن آينه‌اي كه تمام اين كمالات را به انحاء گداييش ظاهر كند، انسان كامل است.

خوب توجه كنيد.

او تجليات جمال و جلال را ميداند، او انواع و انحاء كمال را ميداند، او ميداند كه آينه روشن شدن و تجلي هريك از اين‌ها چيست؟ يك نكته براي شما بگويم؟

چون من بايد در طي مثال‌ها حقايق را به ذهن كودكان نزديك كنم.

آقایان! ما در خوردني‌ها انواع مزهها داريم، مزه ترشي، مزه شيرينی، مزه تلخي، مزه شوري، اين‌ها همه مزه است. يكي از مزه‌ها، مزه شيريني است. اين شيريني، يك نوع مزه است در مقابل مزه شوري، در مقابل مزه تلخي. اما خود اين شيرينی انحائي دارد، هر كدامش هم يك خصوصيتي دارد، شيريني شيره انگور، شيريني شيره توت، شيريني چغندر قند، شيريني نيشكر، شيريني عسل، شيريني شكر، شيريني قند، شيرینی نبات، سه رقم شيرینی از یک ماده چغندر است.

هر كدام اين‌ها هم يك طعم خاصي دارد، طعمي را كه عسل دارد، شيره انگور ندارد، طعمي را كه شيره انگور و توت دارد، شيره نبات ندارد. هر گلي يك بويی ميدهد و هر طعمي يك لذت خاصي دارد.

لذا سر سفرههاي شما، اين شب‌ها شيريني حلوا است، شيريني نبات هم هست، شيريني خربزه‌هاي خاقاني مشهد هم هست، كه باز آن طعم خاص ديگري دارد، رزقكم الله و جميع المومنين كه برويد مشهد كه الان فصل خربزه خاقانی است، اين‌هايي كه اين‌جا ميآورند پس مانده‌هاي آن است. بعضي‌ها هم عوضي و بدلي است، خاقاني تهراني است، خاقاني خراساني نيست، تخمه مال خراسان است، اما خاك مال اين‌جا است، لذا بي‌مزه شده است.

بگذرم، شيريني انگور، يك شيريني خاص ديگري است، اين‌ها را فهميديد، هركدام يك لذتی و يك مزه‌اي دارد. دعاها، تعقيبات مثل شيريني است، انواع دعاها داريم، تعقيبات داريم، احراز داريم،

اوراد ؟؟؟ 32:20 داريم، طلسمات داريم، ادعيه سِر داريم، ادعيه قدسيه داريم، ادعيه مناجات داريم، انحاء و اقسام دعاها داريم. دعا خودش مثل طعم شيريني است، هركدامش يك مزه خاص دارد، احرازش يك خاصيت دارد، اورادش يك خاصيت دارد، طلسماتش يك خاصيت دارد، دعاهاي سِرش يك خاصيت دارد، چهل اسم ادريسي‌اش يك خاصيت دارد، اين دعاها سِر،

خدا علامه مجلسي را رحمت كند،

خدايا به ذات مقدست، الساعه، طبقات انوار را از اين مجلس و مسجد نالايق ما، طبقات انوار عظيمه را به روح پر فتوح علامه مجلسي مرحمت فرما.

اين دعا را بي‌خود نكردم، ذی‌حق بر شما است، علامه مجلسي حق تشيع به گردن شما دارد، علامه مجلسي از بزرگان مذهب شيعه و دين اسلام است، برگردن تمام شيعه الي يوم القيامه حق ولايت و تشيع دارد. اين مزخرف گويي‌ها، زياده‌روي‌ها، فضول‌ها! عرض كنم، نجس خوري‌هاي بچههاي علقه مضغه را زير پا لگد مال كنيد. اين فضلهها حق اين‌كه اسم مجلسي را ببرند، ندارند، چي چي ميگويند بچههاي بي سواد؟ دو خط از كتاب‌هاي او را نميفهمند، بيست و پنج زيادي ميخورند!

علامه مجلسي بزرگترين شخصيت شيعه است، اين بزرگوار اگر اين روايات را جمع نميكرد البته ما حالا اين همه معارف اسلامي را، ما شيعه نميداشتيم.

اين بزرگوار انحاء ادعيه را در كتاب مزار جلد ادعيه بحار جمع فرموده‌اند، يك دسته‌اش ادعيه سِر است.

آقايان طلاب! نور چشمان من، ستاره‌هاي درخشان مذهب شيعه، به شما دارم عرض ميكنم، شما ادعيه سِر را برويد از روي كتاب بحارالانوار علامه مجلسي بخوانيد، ببينيد چه معارف عجيبي در اين ادعيه گنجانده شده است و بعد هم چه آثار نورانيتي در خواندن اين ادعيه است.

برگردم.

خدا را جلال و جمال متعدد است، در برابر هر نوع جلال و جمالی، يك نحو آينه نمايي لازم است كه بنماياند به ديگران، آن جلال و آن جمال را.

من و شما كوچك‌تر از اين هستيم كه آينه شويم براي كل شئون جمالي و جلالي خدا. انسان كامل لازم است كه آن انسان كامل، برحسب هر جلوه‌اي از جلوات حق، يك نوع خضوع و خشوعي كند، و براي هر تجلي و براي هر نازي و براي هر عشوه‌اي و براي هر غمزه‌اي از محبوب ازلي و

ابدي، يك نوع نيازي، يك نوع كرنشي، يك نحو دلباختگي نشان بدهد. بايد دلباختگي نشان داد تا دل‌دار رخسار خود را بنماياند، آينه رخسار دل‌دار، دل‌دادگي است.

فهميديد چه گفتم؟

تا از اين‌طرف نباشد، از آن‌طرف نمايان نميشود. آن‌کسی‌که آينه‌اي است که تمام جلوههاي دل‌دار را مينماياند، انسان كامل است، يا با نبوت يا بدون نبوت، و از یک چنین انسانی، اين جهان، ماداميكه انسان عاقل مختار قادر است، از يك چنين فردي، اين عالم خالي نيست.

ببينيد قرآن چه ميفرمايد : (و جعلناهم ائمه يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلاه و ايتاء الزكاه و كانوا لنا عابدين) [5] . ذات كاملهالصفات را آينه‌اي لازم است كه انحاء عبادت‌ها كند و در هر عبوديتي، يك جلوه ربوبيت آشكار شود. اين چنين كسي، حجت‌الله است، اين چنين كسي، مرآت‌الله است، اين چنين كسي، خليفه‌الله است كه معناي خلافت و جانشيني را در بحث ولايت ان‌شاءالله به عرض شما خواهم رسانيد.

پالان دوز، خليفه كت و شلوار دوز نميشود، نعل‌چي‌گر خليفه ساعت ساز نميشود. فهميديد چه گفتم؟ مهره خرفروش سر ميدان كاهفروش‌ها، جانشين جواهر فروش‌هاي توي بازار نميشود، حساب است.

ان‌شاءالله در بحث خلافت اين‌ها را براي شما عرض ميكنم.

(و كانوا لنا عابدين)

يكي از جلوات خدا، تجلي قهر است، خود اين جلوه‌اي است، قهاريت جلوه‌اي از جلوات حق است و از شئون سلطنتش است، سلطنت بايد قهاريت داشته باشد و اگرنه در هم كوبيده خواهد شد. يكي از تجليات خدا، تجلي قهاريت است كه از شئون سلطنت «ياسلطان» خداي متعال است. در مقابل اين تجلي، خضوع خاصي لازم است، در مقابل اين كمال، كرنش مخصوصي لازم است. اين كرنش را همه ندارند. در مقابل جلوه جمال، يك نوع كرنش لازم است، اغلب دارند، اما در مقابل تجلي جلال و قهرمانيت حق متعال، اين يك خضوع خاصي لازم است، اين را همه ندارند، انسان كامل دارد.

علي بن ابي طالب7 دارد، علي بن ابي طالب7 كه اولين فرد بعد از پيامبر در عالم وجود است. بعد از پيامبر خاتم حضرت امير المومنين7 اولين شخصيت عالم امكان است، افضل‌الخلق بعد رسول‌الله است، اين انسان كامل است. اين است كه در مقابل هر جلوه خدا، يك خضوع و خشوع خاصي را ارائه ميدهد. اين قهر خدا را ميداند، لهذا در مقابل آن قهر، غشوه لازم است.

در مقابل قهاريت خدا، در مقابل هيمنت خدا، در مقابل گرفت خدا، خشوع لازم، خشوع علي بن ابي طالب7 است كه غش ميكند، از خود بي‌خود ميشود، بدن، مثل چوب ميشود. وقتی راوي گفت: رفتم كنار بدنش «فزويته فلم يتزوه فحركته فلم يتحرك فقلت انا لله و انا اليه راجعون مات علي بن ابي طالب7» [6]

گفت: وقتي آن نالهها را شنيدم و آن صيحهها و فريادها را شنيدم، يك مرتبه خاموش شد، گفتم: خوابش برده و خسته شده از سر شب تا حالا. رفتم ديدم افتاده آن‌جا، گفتم خوابش برده است. نزديك طلوع فجر هم هست، بيدارش كنم نماز اول وقت از دستش نرود، «فحركته فلم يتحرك» تكانش دادم، ديدم تكان نميخورد، «زويته فلم يتزوه» بلندش كردم، ديدم نخير، بلند نميشود، «فاذا هو كالخشبه الملقات»، مثل يك تكه چوبي افتاده است، گفتم: علي7 مرد!

وقتی آمدم منزل حضرت صديقه3 كه گفتم: بيبي جان، به فكر بيافتيد، شوهرت از دستت رفت.

چه شده است؟

قصه را نقل كردم.

گفت: او نمرده است، اين غشوهاي است كه شب‌ها از خوف خدا بر او غالب ميشود.

يك كلمه اين‌جا بگويم، علي الله، ما كه زده‌ايم بر صف رندان هر آن‌چه بادا باد.

آهاي فقير مولا! آهاي آن كسي‌كه مدعي هستي، دست بر دست است تا دست علي7، من پير دليلم، تو را متصل به ولاي علي7 ميكنم، بيعت خاصه دارم، كجا است آن غشوههاي شبانه تو؟ كجا است نشانه تو از مولا علي7؟

علي7 از خوف خدا غش ميكرد، تو چه زمانی غش كرده‌اي از خوف خدا؟ چه زمانی لرزت گرفته است؟ هر پير دليلي، هر صاحب تختي، هر مرشدي كه ديدي شباهت به علي7 دارد، دست اخلاص به او بدهيد.

بگذرم.

علي7 در مقابل جلوه قهرمانيت و قهاريت خدا، خشوع و خضوعش به پايه مرگ ميرسد، به سر حد غشوه ميرسد. بچه‌اش امام حسن7 كه امروز روز ولادتش است، «كان اعبد الناس» عابدترين تمام مردم در زمانش بود، آن وقت در شرح حالش مينويسند:

«كان اذا ذكر الموت بكي»

اي شيعه امام حسن7 ببين چقدر تشيع داريد و پيرو اين بزرگوار هستيد.

«كان اذا ذكر الموت بكي و اذا ذكر القبر بكي و اذا ذكر البعث و النشور بكي و اذا ذكر الصراط بكي»

اهل علم اين قسمتش مهم است،

«و اذا ذكر العرض علي الله شهق شهقه يغشي عليه منها»

انسان کامل این است، انحاء عبادت‌ها را دارد، آینه‌ای است متنوع برای ظهور شئون کمال حضرت حق متعال.

يكي از جهات فقرش و گدائيش و مرآتيتش براي كمال خدا اين بود كه در مقابل قهر خدا و عظمت خدا و شوون سلطنت خدا، ميلرزيد، وقتي‌كه وضو ميگرفت، حالش منقلب ميشد،

توي نماز ميخواست بيايد رنگش ميپريد، 47:30

اين‌ها عارف بالله هستند، اين‌ها خداشناس هستند، اين عرفان است، اين نشانه عرفان است: «اعرفكم بالله اخوفكم منه» [7] ، در نماز رنگش ميپريد. ميپرسيدند: آقا چرا اين حال شديد؟ ميفرمود: لازم است بر آن كسي‌كه ميخواهد در محضر پادشاه بزرگ حاضر شود، اين چنين خودش را كنترل كرده باشد.

يك رئيس پوسيده اداره، شما چطور پيش او دست و پای خود را جمع ميكنيد، خيلی مودب مينشينيد، مودب حرف ميزنيد، چرا؟ چون يك رئيس پوسيده اداره‌اي است، آن‌وقت در مقابل آفريننده جهان، در مقابل خلاق سلاطين و امراء، در مقابل خالق سماوات و ارضين، با كمال بی‌ادبی؟ ابدا ادب و و قار را نسبت به حق رعايت نمی‌كنيد. ما خدا نمی‌شناسيم. خدا را امام حسن7 می‌شناخت، وقتی می‌خواست وارد مسجد شود، اولا دم در مسجد لرزش می‌گرفت، در مسجد را می‌گرفت و حالش منقلب می‌شد،

«الهي ضيفك ببابك»

خدا، مهمانت در خانه‌ات آمده است.

اين مسجد خانه خدا است، شما هم مهمان خدا هستيد، شما هم كه ميآئيد در مسجد مهمان هستيد.

«الهي ضيفك ببابك»

اگر دعوت خدا نميبود شما موفق نميشديد به مسجد بيائيد، اين را بدانيد.

این نه آن الله تو لبيك ما است

تا كه از جانب معشوق نباشد كِششي كُشش عاشق بيچاره به جائي نرسد

اول خدا خواسته، این سعادت را برای شما مقدر و مقرر کرده، در نتیجه خواست خدا، شما موفق شده‌اید روز جمعه به مسجد آمدهاید و اقامه فریضه کردهاید با جماعت، پس مهمان خدا هستید.

«الهي ضيفك ببابك يامحسن قد اتيك المسيء»

اي خداي نيكوكاران، این بنده بدكارت در خانه‌ات آمده است،

«فتجاوز عن قبيح ما عملت به»

خدايا از آن كار زشتي كه من كرده‌ام تجاوز كن، به آقايي و بزرگي و كارهاي خوب خودت.

این‌ها را دم در مسجد ميگفت.

مراقب همه جهات بود. این‌جا بستگي به خدا دارد، این‌جا ظهور جلال خدا در آن ميشود، پس بايد يك‌طور خاصي بندگي كرد. دم در ايستاد، حلقه در را گرفت و كوبيد، اين مطالب را به خدا عرض كرد و وارد شد.

آن‌وقت هم هرگاه به فكر مرگ ميافتاد، مرگ يك تجلي قهاريت خدا است، (الله يتوفي الانفس حين موتها) [8] ، قبر يك تجلي برزخي است كه از حق متعال ميشود، يك مقام قاهريت حق است در نشئه بزرخ. هر وقت به ياد مرگ ميافتاد بنا ميكرد هاي‌هاي گريه كردن، هرگاه به ياد قبر ميافتاد شروع ميكرد به گريه كردن. این برای همين امام حسن7 امروز است كه شما جشن ولادتش را گرفته‌ايد. بهتر است من اين حالات را براي شما بگويم، تاريخ ولادتش را هم گفته‌اند و هم شنيده‌ايد و هم ميدانيد، خوب هم هست، اما ديگر خيلي فايده‌اي ندارد، اين‌ها را بايد بگويم.

دوست امام حسن7 هستيد، شيعه امام حسن7 هستيد، پيرو امام حسن7 در عملش باشيد، مشيع او باشيد، دنبال او در عمل باشيد.

هر وقت كه ذكر مرگ ميشد بنا به گريه ميكرد، ذكر قبر ميشد، بنا به گريه كردن می‌کرد.

حالا قبرستان درست كرده‌ايم باغ تفريح‌گاه است، آن‌جا براي تفريح ميرويم! قبرستان بايد عالم آخرت را مذكر باشد، بايد كسي‌كه ميرود به قبرستان، منظره قبرستان طوري باشد كه او را به عالم آخرت متوجه كند و منقلبش كند.

به هر جهت بگذرم.

هر وقت مسئله قيامت به ميان ميآمد امام حسن7 اشك ميريخت. اسم صراط ميآمد! واي، واي، واي! راهيكه از توي جهنم كشيدهاند (ان منكم الا واردها كان علي ربك حتما مقضيا) [9] راه بهشت از توي جهنم است، از توي شهوت، از توي غضب، راه بهشت كشيده شده است و از موي باريكتر و از تيغ تيز، برندهتر است، خوشا به حال آن كسيكه بتواند اين راه را بپيمايد. آن صراط را در دنيا بايد بپيمائيم، بايد توي اين آتشهاي شهوتي كه افتاده، توي اين آتشهاي غضبي كه افتاده است خودتان را رد كند، شعلههاي آتش شهوت شما را نگيرد. چهار راه اسلامبول ولالهزار يك شعله آتش است، طوري رد شويد كه شما را نگيرد، آن منظرههاي كثيف!

به هر حالت،

هر وقت به ياد صراط ميافتاد گريه ميكرد. «و اذا ذكر العرض علي الله شهق شهقه يغشي عليه منها».

واي، واي،

رفقاي جوان، قيامت راست است، دو ثلث قرآن راجع به قيامت است، قرآن كلام خدا است، قرآن حق است، قرآن درست است، دو ثلث قرآن راجع به قيامت است، قيامت راست است، قيامت دروغ نيست، قيامت حقيقت واقعيه است. در قيامت پنجاه موقف است، هر موقفي هم هزار سال طول ميكشد هر سالي سيصد و شصت روز و هر روزش برابر با هزار سال دنيا است، سالهاي آخرت را فهميديد، قلم برداريد آنهايي كه چهار عمل اصلي خواندهايد، ضرب كنيد، ببينيد حاصلضرب چه ميشود. يكي از آن مواقف، موقف عرضه داشتن اعمال ما بر خدا است،

واي واي واي،

آنجا است كه پناه بر خدا.

سوف تري اذا انجلي الغبار　　　　ا فرس تحتك ام حمار

(يوم تبلي السرائر) [10] ،

واى!

روزي كه حقيقت اين آشيخ قارقار كن روشن ميشود.

اين واعظ كه اين جلوه در محراب و منبر ميكند　　　　چون به خلوت ميرود آن كار ديگر ميكند

اين آشيخ صاحبالزماني كه دستش را ميبوسند و التماس دعا دارند.

واي واي واي اگر باطن كثيفش آشكار شود، تف و لعنت به صورت او ميياندازند.

نوع ما كارهاي كثيف خيلي ميكنيم، شهوت غالب ميشود، غضب غالب ميشود، ولي دل ما نميخواهد بفهمند. شاگرد كثافتكاري ميكند اما دلش ميخواهد استادش نفهمد. استاد ريش حنائي، ته عرق چينی، از آن گهكاريها ميكند ولي دلش ميخواهد شاگردش نفهمد، ميخواهد آبرويش حفظ باشد. نوع ما اينطوري هستيم كه نميخواهيم وقاحت ما، كثافت ما آشكار شود، نميخواهيم.

آن روز، روزي است كه آشكار ميكنند، باطن اين شيخنا روي كار ميافتد، اين عجب جانوري بوده است! ما اگر ميدانستيم باطن اين چيست؟ عوض آنكه دستش را ببوسيم، دندانش ميگرفتيم، استخوان دستش را ميشكستيم، عوض سلام، تف و لعنت به او ميانداختيم. حقيقت اشخاص آشكار ميشود، آبروي آدم ميرود. واي واي!

اين موقف عرض علي الله است كه اعمال ما را ميآورند و آشكار ميكنند:

اين جناب آشيخنا اينچنين بوده است: آن جوان فوكولي آنچنان بوده است، يك قبه نور بوده است، اين ريش حناني رباخور حقه باز سالوس كه صورت را حفظ ميكرده و سالوسي ميكرده است، باطنش اين بوده است، يكي از كلاه بياندازهاي بزرگ بازار بوده است. آن يكي ديگر يک مومن مقدسي بوده، ظاهر هم خيلي خوب نبوده اما باطنش! بواطن در روز قيامت آشكار ميشود. خوشا به حال آن كسيكه باطن و ظاهرش يكسان باشد، ولي غالب ما، باطنمان با ظاهرمان مخالف است تعارف هم ندارد به دماغتان هم برنخورد. البته همه شما از بنده خيلي بهتر هستيد، من خاك پاي شما هستم ولي شما سلمان نيستنيد، همه شما مقدس اردبيلي و شيخ مرتضي انصاري هم نيستيد. نوعا ظاهرها با باطن ها مخالف است. واي به آن وقتيكه باطن مخالف ظاهر آشكار شود، تف و لعنت به صورت ما مياندازند.

حضرت امام حسن7 هروقت اين موقف را به ياد ميآوردند، يك ناله دل خراشي از دل ميكشيدند و ميافتادند و غش ميكردند، غش ميكردند:

«اذا ذكر العرض علي الله شهق شهقه يغشي عليه منها».

با اينكه ايشان عبادتهاي عجيبي هم كردهاند، در كمتر ائمه شده است، سه مرتبه امام حسن7 تمام دارائياش را در راه خدا داده است، نصف كرده است.

يك استادي داشتم،

خدا بر علو درجاتش بيفزايد،

او ميفرمود: من يك استادي دارم، استاد من همه مستحبات را عمل كرد، يك مرتبه هم اين مستحب را عمل كرد كه تمام دارائيش را نصف كرد، نصفش را در راه خدا داد، نصفش را براي خودش نگه‌داشت.

مستحب است آدم اين كار را بكند.

استاد من ميفرمود: خود من هم دلم ميخواهد بكنم، ولي ايشان موفق نشد.

امام حسن7 سه نوبت تمام دارائيش را نصف كرد، حتي كفش، يك لنگه را نگه داشت و يك لنگه را در راه خدا داد، فرش خانه، نصف آن را نگه‌داشت و نصف آن را در راه خدا داد. هر چه داشت، ملک و املاک و پول، نصف کرد و نصف را در راه خدا دارد و نصف را نگه‌داشت.

سه نوبت اين عبادت را كرد. و اين مستحب است.

و امام صادق7 به یکی از اصحاب خود فرمودند: وقتی پرسید حق برادر مومن بر برادر مومن چیست؟ حضرت فرمودند: حق کوچک او این است که هستی و دارایی‌ات را با او نصف کنی. مثلا اگر در خانه‌ات ده تا قالی کاشانی و آرونی و کرمانی داری، پنج تای آن را نگه بدار و پنج تای آن را به برادر دینی‌ات بده. مثلا اگر دو تا خانه داری، یک خانه را نگه‌بدار و یک خانه را به اسم برادر دینی‌ات بکن. اگر در بانک پنجاه هزار تومان داری، بیست و پنج هزار تومان آن را برادر دینی‌ات بده.

فرمودند: این ادنی حق برادر مسلمان بر گردن برادر مسلمان است.

سه نوبت این کار را کرد.

بيست و پنج سفر، پاي پياده به بيت الله الحرام تشريف برد، با این‌که حضرت اسب‌ها داشت، نوکر داشت، اسب‌هایش را یدک می‌کشیدند و خود حضرت پیاده می‌رفت براي تعظيم و تجليل از خانه خدا و براي تعظيم اين عمل.

دو نويت يا سه نوبت با پاي برهنه رفت، از مدينه تا مكه قريب هشتاد فرسخ راه، آن بيابان سوزان، آن ريگ‌هاي گداخته، پاي آدم را كباب ميكند، حضرت سه نوبت پاي برهنه از مدينه تشريف فرما شدند به مكه معظمه و عبادت‌هاي ديگر.

و چه گذشت‌هايي كه الان وقت نيست و هم صلاح نيست من بگويم.

بالاتر از گذشت يوسف صديق7 از اين بزرگوار بروز كرد، از يوسف صديق7 يك‌بار در عمرش آن‌چنان بندگي وگذشتي ظاهر شد و از امام حسن7 مواقع متعدده بالاتر، گذشت‌هاي عجيب داشت. بندگي‌ها در ترك شهوت و كشتن غضب، بندگي‌ها در انفاق في سبيل الله، اين‌ها همه را داشت، مع ذلك كله هر وقت به ياد موقف عرض اعمال به خدا ميافتاد، صيحه مي‌زد، غش ميكرد و ميافتاد. امام حسن7 اين بود.

بالاترين بندگيش خدا را، صلحي بود كه با معاويه كرد، سازشي كه با معاويه كرد بالاترين بندگي بود، چرا؟ به جهت اين‌كه اين سازش مولود حكمت‌های نهاني خدا بود. آن حكمت‌ها را خلق نميدانستند، بعد از اين سازش، سرزنش‌ها كردند، ملامت‌ها كردند، زخم زبان‌ها زدند و زخم زبان و سرزنش از تير و شمشير، اثرش بر مرد بيشتر است و امام حسن7 اين‌ها را چشيد و كشيد در راه خدا.

يك نكته بگويم و لو سه چهار دقيقه طول بكشد.

آقايان، امام حسين7 از اين جهت مظلوم نيست، امام حسن7 مظلوم است. امام حسين7 مرد و مردانه گفت من با يزيد بيعت نميكنم، گفتند: بايد بيعت كني، گفت: ابدا زير باز نميروم. اين آخري‌ها، يك سرباري هم اضافه كردند، گفتند: با ابن زياد هم بايد بيعت كني، خودت را بفروشي، بيعت از بيع ميآيد، فرمودند: ابدا، من؟

«الا ان الدعي ابن الدعي قد ركز بين اثنتين بين السله و الذله هيهات منا الذله»

من خودم را به ابن زياد و يزيد بفروشم!؟ حاشا و كلا!

گفتند: تو را ميكشيم.

گفت: تا شمشير دارم نميگذارم، تا زور به بازو دارم نميگذارم، وقتي هم من را كشتيد، كشتيد!

همين‌طور هم شد، مرد و مردانه ايستاد و يك عده هم از آن جان‌نثاران و فدائيان نمره يك دنيا، پروانههاي دور شمع وجودش جمع شدند، چطور خودشان را رساندند؟ وقتش الان نيست، بيانش برای عاشورا است.

حضرت زينب3 در كوفه گفت: خيال مي‌كنيد برادر من را همين‌طور گرفتيد و زديد و كشتيد؟ خانواده‌اي در كوفه نمانده است كه داغدار از دم شمشير برادرم نباشد.

همان‌طور هم بود، پدر این‌ها را امام حسین7 به دستشان داد، بعد هم شهید شد، خیال کردید؟ امام حسین7 تا آن نفس آخر زد، آن شجاعت حسینیه7، که شجاعت بابایش علي بن ابي طالب7 را نسخ کرد، مظلوم نبود، او زد و او را هم زدند.

او کشت و او را کشتند. مظلوم امام حسن7 بود.

يك عده نامرد مردم، يك عده منافق، يك عده سالوس، يك عده ظاهر دوست و ظاهر درست کن دورش را گرفته بودند و همین پدرنامردها باطنا با معاویه ساخته بودند. دلال فیما بین افتاده بود و کم و زیاد مي‌کرد. معاویه میگفت: بیا این‌طرف، اگر سرهنگي، سرتیپ میکنم، اگر سرگردي، سرهنگ میکنم، اگر ماهي هزار تومان میگیري، دو هزار تومان به تو میدهم.

او میگفت: نخیر، باید من از سرتیپي بالاتر بروم سرلشکر بشوم، ماهي پنج هزار تومان، مثل میگویم.

دلالي سر این میکردند، باطنا، چه کسانی؟ همان پدرسوختههایي که دور امام حسن7 بودند و جانماز براي او پهن میکردند و دروش را میگرفتند،

باطن آن‌طور، ظاهر این طور!

ظاهرش چون گور کافر پر خلل باطنش قهر خدا عز وجل

مرديکه کِندي را فرستاد با پنج هزار نفر و گفت: برو جلو، تا قشون بیاید، برویم به جنگ معاویه.

این پدر نامرد به انبار آمد، انبار شهري است، شهر مرزي و سرحدي است. معاویه پانصد هزار درهم، دویست و پنجاه هزار ریال، بیست و پنج هزار تومان فعلي به او داد و گفت: حکومت شام هم به تو میدهم، بیا این‌طرف. این پدر نامرد بعد از قسم‌هایي که خورده بود که منافقي نکند، چه نکند، دویست نفر را با خودش برداشت و به سپاه معاویه ملحق شد.

این‌هاي دیگر هم دل شکسته و پراکنده!

خبر به امام حسن7 دادند، امام حسن7 يك مرد مرادي از طایفه مراد را طلبیدند و فرمودند: این کندي این‌کار را کرده است، تو منافقي نکني، اگر نمي‌روي، نرو، گفت: خیر و الله بالله، دست روي قرآن گذاشت، قسم‌ها، که خیر من هستم.

حضرت او را با چهار هزار نفر فرستادند. این پدر نامرد رفت، پنجاه هزار درهم هم به او دادند، يعني دو هزار و پانصد تومان. این به دو هزار و پانصد تومان و حکومت يك ناحيه از نواحی شام، این هم يك عده را جاگذشت و يك عده را با خود برداشت و به سپاه معاويه ملحق شد.

حضرت امام حسن7 فرمودند: شما اینطور هستید، دروغ میگوئید، من را میخواهید به آتش جنگ بياندازيد تا به كشتن بدهيد من و شیعیانم را و تمام اهل بيتم را.

گفتند: نخير. فرمود: من خودم میروم حمام اعين، چند فرسخي، میمانم تا ببينم چقدر شما میآئيد.

رفت و ده روز ماند، چهارهزار نفر بیشتر نرفتند. معاويه صد تا صد و پنجاه هزار قشون دارد، اینها سه هزار، چهار هزار. باقي ديگر خانه نشستند، بعد هم كاغذ محرمانه به معاويه نوشتند كه تو بيا، ما خودمان حضرت حسن بن علي8 را ميگيريم و دست بسته به تو ميدهيم، انعام ما را بعد بده.

این وضعيت امام حسن7 بود، این وضعيتش بود. ناچار بود براي حفظ خون تمام شيعه و خون اهل بيت خودش، ناچار به سازش با معاويه بود. سازش كند! نه معاويه را اميرالمومنين بداند، خير! نه معاويه را خليفه الرسول بداند! سازش كند، «هدنه» به قول فقهاء.

نه ما و نه تو. معاويه ما با تو جنگ نميكنيم، ما سرجايمان با شرايطی نشستهایم.

يكي از شرايطش این بود كه تو خودت را اميرالمومنين نخواني و نداني. یکی از شرایط این بود در محضر تو اقامه شهود براي اجراي حدود نشود، يعني تو عادل نيستي، يعني تو فاسق هستی، ميفهمي؟

این شرط را با معاويه كرد، در حقيقت شرط ابقاي فسق معاويه را كرد. یک ماده در سازشنامه این است كه اقامه شهود در محضر تو برای اقامه حدود نشود یعنی تو معصوم كه نيستی، عادل هم نيستی، فاسق هستی. چون اقامه شهود در محضر عادل بايد باشد.

يكي ديگر آن بود كه تمام شيعياني كه در جنگ جمل وصفين كشته شدهاند، و ورثهاي از آنها باقي مانده است، از خراج «داراجن»، كه مال مسلمانها است، بايد شهريه و حقوق برای ورثه شهدايی كه در ركاب پدرم در صفين و جمل كشته شدند بايد شهريه تعيين شود، گفت: چشم! از خراج داراجن، كه صدقه نيست، فيء و حق مسلمين است، از آنجا بايد شهريه براي ورثه شهدايي كه در ركاب پدرم در جنگ جمل و صفين كشته شدهاند، شهريه قائل بشوي، گفت: چشم!

و اگر امام حسن7 پول از معاويه ميگرفت، اين پول‌ها بود بچه‌های نافهم. اين پول‌ها بود، ميگرفت و به آن ورثه شهدايی كه كشته شده بودند ميرسانيد. راست است، معاويه پول ميفرستاد و حضرت هم ميگرفت، جزء سازش‌نامه بود، پول براي چه كسی؟ پول براي ورثه شهدايي كه در ركاب باباش علي7 در جنگ جمل با خانم سپهبد عايشه جنگ كرده‌اند و كشته شده‌اند و در ركاب پدرش در جنگ صفين با ارتشبد معاويه جنگ كردند و كشته شده‌اند، براي ورثه اين‌ها بود و آن‌هم از خراج داراجن پول را ميگرفت، صدقه هم نبود.

نميفهمند بچههاي نادان، بايد اين مطلاب را گفت و به گوش آن‌ها رسانيد.

امام حسن7 اگر سازش نميكرد، تمام شيعيان را قطع‌النسل كرده بودند و تمام اولاد علي7 و فاطمه3 را، بلكه اولاد هاشم را، معاويه لعنت الله عليه قطع‌النسل كرده بود. امام حسن7 بر شيعه دنيا منت گذاشت، و بلكه منت بر سر مسلمين گذاشت، كه اين سازش را كرد. اين بزرگـترين عبادت و بندگيش بود.

آن وقت به چك زبان چهار تا جاهل نادان افتاد، متحرك به تحريك اجانب، اراذل‌ها، چه بدگويي‌ها كه نسبت به حضرت نكردند.

يكي آمد فحش داد، يكي آمد، الله اكبر، گفت خدا بزرگ است حسن7، تو از دين بيرون رفتي؟ اين عبارت!

آخر به يك‌چنين آقايي كه ركن دين است، قوام دين است، پايه دين است، مايه دين است، حافظ دين است، چهار تا جاهل جوان نافهم متحرك به تحريك اجانب، بيايند بگويند:

«الله اكبر اشركت يا حسن كما اشرك ابوك» [11] مشرك به خدا شدي و از دين بيرون رفتي همان‌طور كه پدرت خارج شد. حضرت اين را ميشنيد و هيچ نميگفت. اين مظلوميت است، اين مظلوميت است.

يكي عالم جليل‌القدر متدين معتدل خدمتگزار، دو تا رذل، نافهم، بي‌ادبي زباني به او بكنند. اين مظلوميت است كه در امام حسن7 بود و در امام حسين7 نبود.

خدايا به حق امام حسن7 صاحب مذهب7 را آشكار بفرما.

به حق امام حسن7 آن انسان كاملي كه داراي عبوديت كامله در مقابل الوهيت كامله توست، به زودي ظاهر بفرما.

ديگر روز مصيبت نيست، عوض مصيبت چند تا شعر ميخوانم، شما هم از اين‌جا دسته جمع همگي هديه‌اي بايد براي قبر خراب شده‌اش بفرستيد، حضرت زائر و بقعه ندارد. خدا اين وهابي‌هاي خبيث را لعنت كند، مشركين بالله را كه به اسم توحيد شرك انداخته‌اند و آثار عظمت الهي را بردند و اگر اين سگ‌ها دستشان برسد، حرم پيامبر را هم خراب مي‌كنند، خانه كعبه را هم خراب ميكنند، دستشان نميرسد.

خدايا به حق پيغمبر9 قسمت ميدهم آباد كننده بقاع بقيع، امام زمان7 را به زودي آشكار بفرما.

شما هم براي آن مقبره مطهره هديه‌اي بفرستيد و آن‌وقت آن هديه شما را در مقابلش چند تا شعر تحويل ميدهم، يعني از همين‌جا براي امام حسن7 سه تا صلوات جلي بفرستيد.

شاهي كه بود رويش بر چرخ ولايت ماه

نامش حسن7 و حُسنش آئينه وجه‌الله

روشن‌كنِ هفت اختر برپاكنِ نُه خرگاه

هفت اختر، سبعه سياره است.

قمر و است و عطارد و زهره شمس و مريخ و مشترى و زحل

آن سيد عالي‌قدر و آن سرور عالي‌جاه

آن شاه فلك اورنگ و آن مير ملك افواج

سه تا صلوات فرستاديد، سه تا شعر مي‌خوانم.

درياي حقيقت را هم كشتي و هم ساحل

هم كامل و هم بخرد هم بخرد و هم كامل

جز سالك او، هالك جز مسلك او باطل

صد موسي بن عمران7 بر درگه او سائل

صد عيسي، بن مريم7 بر مرحمتش محتاج

بي‌مرحمتش در باغ از خاك نرويد گل

بي جلوه او بر گل شيدا نشود بلبل

آواز نكشد قُمري غوغا نكند طغرل

شهلا نشود نسرین بویا نشود سنبل

دلکش نشود گلبن قامت نفرازد کاج

بی‌مرحمتش در با؟؟؟ 1:27:00

روي شانه پيامبر سوار ميشد پيامبر سجده را طولاني ميكرد. سربلند ميكرد، يارسول الله، سجده را طولاني كردي؟ مگر وحي نازل شد؟ فرمودند: نه، بچه‌ام امام حسن7 روي دوش من سوار شده بود، نميخواستم تا بچه‌ام پائين بيايد سرم را بلند كرده باشم.

آن‌قدر محبوب پیغمبر بود، این‌قدر نزد پیامبر محبوب بود، اطاله نماز براي راحتی فکرش میشد. پيامبر او را در بغل ميگرفت، پايش را روي شكم پيغمبر و روي سينه پيامبر ميگذاشت، پيامبر دستش را گرفته بود «؟؟؟ 1:28:00» و او را به حركت در مي‌آورد و آهنگ و سرود براي او ميخواند.

خانم عايشه لعنه الله عليها دستور داد جنازه‌اش را تير باران كنند، بدني كه پيامبر به بغل ميگرفت، بدني كه پيامبر روي دوشش سوار ميكرد، هفتاد چوبه تير به بدن نازنينش رسيد.

خدايا به آن نعشي كه تيرباران شد، صاحب آن نعش امام زمان7 را آشكار فرما.

بحق مولانا و سيدنا ابامحمد الحسن المجتبي7

از همین‌جا کنار قبرش در بقیع برویم، آن‌جا خدا را بخوانید و دست‌ها بلند

ده مرتبه

يا الله

خدايا به سر سينه علي بن ابي طالب7 كه يك پرده از اسم اعظم ملكوتي خدا است، به روح مطهر علي بن ابي طالب7 كه لحظه‌ای به تو شرك نياورده است و به عصمت كبراي حبيبه‌ات فاطمه زهراء3 همين ساعت امر ظهور امام زمان7 را مقرر فرما.

ما را به ديدار و به نصرت اين بزرگوار سعادتمند فرما.

دل ما را از مهر و ولاي اين خاندان، مخصوصا حضرت صاحب الزمان7 مملو و سرشار بفرما.

نعمت ولايت امام زمان7 را به اولاد ما و به اعقاب ما، نسلا بعد نسل عطا فرما.

فرزندي كه ولي امام زمان7 نباشد به ما مده.

قلب مطهر امام زمان7 را از ما خشنود بدار.

در سايه ولايتش، ما را از ارتكاب هر خطايي و از ابتلاي به هر خطري حفظ بفرما.

مشكلات ما را حل و سهل و آسان گردان.

گرفتاري‌هاي ما را برطرف بفرما.

گرفتاران بي‌گناه ما، به حق حضرت موسي بن جعفر8 آزاد بفرما.

بيماران ما را لباس عافيت بپوشان.

بيماري نافهمي را از پير و جوان ما دور گردان.

گناهان ما را به حق امام حسن7 و به حرمت امام حسن7 ببخش و بيامرز.

توفیق تقوی و اجتناب از گناه تا پایان عمر طولانی به همه ما عطا فرما.

ذوی الحقوق گذشته ما را، سیما سلسله جلیله علما و روحانیین، احق ناس بر ما علما هستند، حق دین دارند، حق روحانیت دارند، حق مذهب دارند، اگر این علما نمی‌بودند، البته نمی‌خواهم بگویم همه این‌ها بحرالعلوم هستند، نخیر، ولی بحرالعلوم هم در این‌ها هست، اگر این‌ها نمی‌بودند مذهب امروز به دست من و شما نمی‌رسید، خدایا به حق محمد و آلش:، به حرمت امیرالمومنین7 و اولاد معصومینش:، علمای گذشته ما را از فقها و اصولیین و محدثین، غریق رحمت فرما.

طبقات انوارت را به ارواح آن‌ها عطا بفرما.

علمای موجودین، از آیات عظام که مراجع فتاوی و مراجع امت هستند تا طلبه‌های محصلین مدارس، به حرمت امام زمان7 همه آن‌ها را حفظ فرما.

سایه علما و روحانیین ما را بر سر ما مستدام بدار.

ما را قدردان نعمت وجود روحانیین بفرما.

به حق محمد و الش: هرکس در بنای این مسجد کمک کرده است، هرکس در بقای این مسجد کمک کرده است، کمک مادی و لو به قدر یک آجر و از دنیا رفته است، او را بیامرز.

کسی‌که زنده است، طول عمر و عز کامل به او عطا بفرما.

هرکس در این مسجد یک یا الله به عنوان بندگی تو گفته و از دنیا رفته است، او را غریق رحمت فرما.

کسانی‌که مسجد را آباد می‌کنند، به آمدن و نماز جماعت خواندن و به قرآن خواندن و به حدیث شنیدن و گفتن، به انحاء عبادات، به ذات مقدست در پناه امام زمان7، همه آن‌ها را از جمیع آفات حفظ بفرما.

آیت الله العظمی حضرت آقای خوانساری که مایه آبروی روحانیت شیعه است.